

حقوق بشر در نهج البلاغه

محمد سلطانمرادی*

مریم هابیلی**

چکیده

امام علی (ع) حدود چهارده قرن پیش در دوران حکومت کوتاه خویش به بیان اصول مبنایی حقوق بشر و حقوق خصوصی، عمومی، سیاسی و اجتماعی انسان پرداخته است. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی و تحلیلی به موضوع حقوق بشر در نهج البلاغه بپردازد. نتایج بررسی‌ها بیانگر آن است که مکاتب غربی علی‌رغم اینکه به وضع و ترویج اصطلاح حقوق بشر پرداخته‌اند، مبتکر اصلی حقوق بشر نمی‌باشند. از این رو پیشینه حقوق بشر را می‌توان در ادیان الهی به‌ویژه در دین مبین اسلام جستجو نمود. متون اسلامی به روشنی حقوق انسان‌ها را در عرصه‌های مختلف مطرح نموده است. افزون بر اینکه اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر با حقوق بشر اسلامی تفاوت مبنایی دارد که این امر با مقایسه اعلامیه مزبور با قوانین و حقوق اسلامی و منابع فقهی به وضوح قابل درک است.

واژگان کلیدی

حقوق بشر، حقوق خصوصی، حقوق عمومی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی.

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان. mzsoltanmoradi@yahoo.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه فاطمیه کرمان.

تاریخ پذیرش: ۹۰/۲/۵

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۲

۱. مقدمه

از جمله باورهای جهان‌شمول این است که انسان حقوقی دارد که دانستن، رعایت و اجرای آنها می‌تواند زندگی موفق و سعادت‌آمیزی برای او در پی داشته باشد. با نگاهی اجمالی به تاریخ زندگی بشر، مشخص می‌شود که انسان‌ها همواره به دنبال حقوق خود بوده‌اند و هستند، هرچند که این جهان‌شمولی هنگام تعریف و تشریح حقوق دچار پراکندگی گسترده‌ای می‌گردد که نمی‌توانیم در حیطه حقوق بشر از یک واژه‌نامه یکسان استفاده کنیم.

حقوق بشر در سطوح ملی و بین‌المللی، متوجه حمایت از افراد بشر در مقابل رنج‌ها و مشقات ساخته دست انسان‌ها و موانع اجتناب‌پذیری است که با اعمال محرومیت، بهره‌کشی، اختناق، آزار، اذیت و همه اشکال سوءرفتار توسط گروه‌های سازمان‌یافته و قدرتمندی از انسان‌ها، به وجود آمده است. (آقایی، ۱۳۷۶: ۳) برای رعایت حقوق بشر لازم است که از موارد و مصادیق این حقوق آگاهی داشته باشیم؛ یکی از بهترین و مطمئن‌ترین راه‌ها برای دستیابی به حقوق بشر، مراجعه به کلام معصومان علیهم‌السلام است که با علم لدنی، بشرشناس بوده و جز به امر خدای حکیم سخن نمی‌گویند و امر خطیر هدایت انسان‌ها را برعهده دارند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با کلامی فصیح و بلیغ، به ابعاد مختلف این مفهوم بنیادین پرداخته و بر رعایت اصول آن، که از مفاهیم کلیدی اسلام است، تأکید ورزیده است. این بیانات توسط عالم جلیل‌القدر سید رضی رحمته‌الله در کتاب نهج‌البلاغه گردآوری شده است. در این مقاله، ابتدا اصول حقوق بشر از دیدگاه امام علی علیه‌السلام را بررسی می‌کنیم و سپس به بیان حقوق فردی و عمومی (حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) در بیان و سیره حضرت خواهیم پرداخت.

۱-۱. پیشینه بحث درباره حقوق بشر

واقعیت این است که انبیای الهی حقوق بشر را از غیب دریافت کرده و به بشر ابلاغ کرده‌اند، اما برخی از محققان معتقدند نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه حقوق بشر کوروش است (بسته‌نگار، ۱۳۸۰: ۱۸) که بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن می‌گذرد و در

دورانی صادر شد که جهان در تیرگی بردگی، نقض حقوق انسان‌ها، نابرابری و خشونت مطلق اقویا بر ضعفا به سر می‌برد. این اعلامیه که بر سنگ‌نوشته استوانه‌ای حک شده، در سال ۱۸۷۹ به دست «هرمزد رسام» یکی از اعضای تیم باستان‌شناسی انگلیسی، در حین کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر «اور» بابل - در جنوب غرب عراق - کشف شد و اکنون زینت‌بخش موزه بزرگ بریتیش میوزیوم انگلستان است. (همان)

حقوق بشر به معنای اصطلاحی آن، سابقه تاریخی کهنی حتی در اندیشه و حقوق غرب، ندارد و اثری از آن تا پیش از قرن ۱۲ میلادی، در قوانین موضوعه غربی‌ها دیده نمی‌شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۴: ۲۳۶ و ۲۳۷) و آنچه به نام «اعلامیه حقوق بشر» در جهان معروف است، در متن یک نهضت اجتماعی پس از انقلاب کبیر فرانسه، به نام اعلان حقوق منتشر شد و شامل زنجیره‌ای از اصول کلی بود که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده است و جزء جدانشدنی قانون اساسی فرانسه شمرده می‌شد و در دهم دسامبر ۱۹۴۸ با عنوان «اعلامیه جهانی حقوق بشر» به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. مهم‌ترین هدف این اعلامیه شناسایی ذاتی همه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان بر مبنای آزادی، عدالت و صلح است؛ به‌ویژه توجه زیادی به برابری حقوق انسانی زن و مرد و کودکان - صرف‌نظر از رنگ پوست، نژاد، جنسیت و غیره - دارد. رؤس حقوقی که زیر عنوان پدیده «حقوق بشر» گردآوری شده، عبارت‌اند از:

حق حیات، آزادی، برابری، عدالت، دادخواهی عادلانه، حق حفظ در برابر سوءاستفاده از قدرت، حفاظت در برابر شکنجه، حفاظت شرافت و خوش‌نامی، حق پناهندگی، حقوق اقلیت‌ها، حق شرکت در حیات اجتماعی، حق آزادی فکر، ایمان و سخن، حق آزادی دین، حق تجمع و اعلان، حقوق اقتصادی (حق حفظ مال، حق انتخاب کار، حق فرد بر اشتراک در امور ضروری مادی و معنوی)، حق تشکیل خانواده، حق تعلیم و تربیت، حق حفظ حیات فردی شخص و حق انتخاب آزاد محل زیست.

۱ - ۲. تعریف حقوق بشر از منظر بین‌المللی

تعریف واحدی از مفهوم حقوق بشر ارایه نشده است و توافقی در این مورد وجود ندارد و

این مفهوم بارها بازتعریف شده و در هر دوره، مکتب و صاحب‌نظری از منظر خود به این موضوع نگریده و چارچوب آن را تبیین کرده است. به بیان کلی «حقوق بشر» حقوق بنیادین و انتقال‌ناپذیری است که برای حیات نوع بشر، اساسی دانسته می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ای از ارزش‌ها، مفاهیم، اسناد و سازوکارها است که موضوعشان حمایت از مقام، منزلت و کرامت انسانی است. (ذاکریان، ۱۳۸۳: ۱۹۲) در تعریفی دیگر «حقوق بشر به مجموعه حقوقی که به سکنه یک کشور اعم از بیگانه و تبعه در مقابل دولت داده شود، گفته می‌شود». در مسئله حقوق بشر «امر تابعیت» نباید دخالت داده شود؛ زیرا این حداقل حقوقی است که انسان هر جا که هست، باید دارا باشد. در همین معنی حقوق انسان هم به کار می‌رود. (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۳: ۲۳۱)

تعریف‌های دیگری هم از حقوق بشر ارائه شده است که در ذیل می‌آید:

یک. دیدگاه فلاسفه: «مجموعه‌ای از اصول پذیرفته‌شده‌ای که از طبیعت انسان ناشی شده و ذاتی بشر تلقی می‌گردد» (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۸) البته منظور از دیدگاه فلاسفه این نیست که همه فیلسوفان، حقوق بشر را این‌گونه تعریف کنند؛ بلکه این تعریف سرشت فلسفی دارد.

دو. دیدگاه جامعه‌شناسان: مجموعه قواعد شناخته‌شده‌ای که در رابطه با رشد شخصیت انسان ضروری و دارای نقش حیاتی است. (همان: ۱۹)

سه. دیدگاه حقوق‌دانان و سیاستمداران: مجموعه‌ای از اصول و قواعد کلی که به مثابه حقوق مدنی و جهانی حقوق اساسی، ملت‌ها را، چه در میان خود و چه در بین مردم یک کشور، برای تأمین آزادی، صلح و عدالت در روابط دوستانه، تضمین و تأمین می‌نماید. (همان)

چهار. دیدگاه اسلام‌شناسان: مجموعه‌ای از اصول برخاسته از فطرت انسان که با دو ویژگی در عرصه زندگی او ظاهر می‌شود: ۱. نیازهای درونی ذاتی ۲. استعداد بی‌کران رشد و تعالی. از بین تعریف‌های ارائه شده، تعریفی که براساس دیدگاه اسلام بیان شده، جامع و کامل می‌باشد؛ زیرا، نیازهای فطری و ذاتی و خواسته‌های اولیه انسان را در نظر گرفته است. (همان: ۲۰ و ۲۱)

۱- ۳. حقوق بشر در اسلام

بررسی آیات قرآن و سیره پیامبر اسلام ﷺ از وجود یک انقلاب سیاسی و ارزشی در زمینه مسائل حقوق بشر خبر می‌دهد. آیات مختلفی که بر کرامت، مساوی بودن همه انسان‌ها - زن و مرد و سیاه و سفید - و سایر حقوق بشر تأکید دارند و احترامی که پیامبر - به عنوان شخصیت برتر الهی و مقام رسمی سیاسی - برای همه انسان‌ها قائل بود و شخصیتی که به زنان داد و اعمال جاهلیت را در زمینه‌های تحقیر، تبعیض و ستم نسبت به انسان‌های محروم تقبیح نمود، در تاریخ بشر کم‌نظیر است.

وقتی پیامبر در برابر جنازه یک یهودی از جا بلند می‌شود و با یهودیان و مسیحیان متحد و با قبول پیوستن آنها به جامعه اسلامی، وحدت ملی را پایه‌ریزی می‌کند و زمانی که زنده‌به‌گور کردن دختران را به عنوان یکی از زشت‌ترین صورت‌های تحقیر بشر تقبیح و یاران را به آزادی و اظهارنظر، حتی در برابر نقطه‌نظرات خود، تشویق می‌کند و نشستن ساده و بدون نشانه در حلقه یاران را بر تکیه بر مقام و اریکه قدرت ترجیح می‌دهد، تصویری از تعالی حقوق بشر را در تاریخ تاریک و سراسر ستم عصر خود ترسیم می‌کند.

یاران پیامبر که تربیت شده این مکتب بودند هرکدام الگویی از این تصویر بودند و علی‌علیه در این میان بیش از هر شخصیت اسلامی دیگر سخت‌گیر و روشن‌گر بود.

۱- ۴. تاریخ تدوین حقوق بشر از منظر اسلام

اولین مرحله تدوین حقوق بشر در اسلام با نزول قرآن انجام گرفت و از این رو می‌توان قرآن را در مقایسه با آنچه در غرب با عنوان حقوق بشر تدوین شده، از کهن‌ترین اسناد مدوّن حقوق بشر شمرد. همچنین با جمع‌آوری گفته‌ها، عملکردها و تقریرهای پیامبر اسلام ﷺ و تدوین احادیث و سیره و تألیف جوامع حدیث و سیره نبوی، گام گسترده‌تری در زمینه تدوین حقوق بشر در اسلام برداشته و مبانی و ریشه‌های آن در لایه‌لای کتاب‌های حدیث و سیره مطرح شد و مانند دیگر بخش‌های علوم اسلامی، زمینه را برای بررسی، تحقیق و تحلیل اندیشمندان اسلامی فراهم آورد.

در قرن سوم هجری صدها کتاب، جامع و سیره نگاشته شد که با نام‌های مختلف، اصول و مبانی تفکر جامع اسلام را در زمینه فرهنگ و تمدن بشری و، از جمله حقوق بشر، مطرح کرد. خوشبختانه اکثر این کتاب‌ها و جوامع حدیثی که شامل گفته‌ها و عملکردهای پیامبر در مورد مسائل اسلامی است، از گزند حوادث تلخ و ویرانگر تاریخ مصون مانده‌اند و ما امروز به بخش عظیمی از این میراث گران‌بهای فرهنگی و علمی تاریخ صدر اسلام به طور مستقیم و به اکثر آنها به طور غیرمستقیم دسترسی داریم.

پیرامون مسئله حقوق بشر در نهج‌البلاغه، کتاب‌هایی مانند *حقوق بشر در نهج‌البلاغه* نوشته فاطمه تهرانی‌دوست، *حقوق از دیدگاه نهج‌البلاغه* زین‌العابدین قربانی لاهیجی و *حکومت اسلامی در نهج‌البلاغه* علی غضنفری تدوین شده است که بیشتر به حقوق مردم بر حاکم توجه دارند در کتاب *صدای عدالت انسانی* جرج جرداق هم مختصری از مسائل حقوقی نهج‌البلاغه مطرح شده است؛ اما کتابی که به مسئله حقوق بشر در نهج‌البلاغه به صورت مبسوط پرداخته باشد، ملاحظه نشد. برخی مقالات نیز به طور پراکنده حقوق بشر در نهج‌البلاغه را مطرح کرده‌اند؛ ولی آنها هم جامع و مانع نیستند.

۲. اصول حقوق بشر در نهج‌البلاغه

نگرش اسلام به انسان و اهمیتی که به جنبه روحانی و فطری او بخشیده است و نیز تعریف فقهای اسلام از حقوق به معنای عام، به حقوق‌دانان اسلامی این انگیزه را داده است که درباره خاستگاه حقوق بشر به ارایه نظراتی در مقابل نظریات و تئوری‌های دانشمندان غربی بپردازند، لذا اصول و مبانی مورد بحث در حقوق بشر اسلامی با نمونه غربی آن کاملاً متفاوت و حتی متضاد است؛ زیرا ارزش‌های حقوقی و بشری منشعب از اصول اسلامی با توجه به کرامت ذاتی، فطرت خداجوی و اعتقاد انسان به زندگی اخروی و ابدی است و حقوق بشر اسلامی با این پیش‌فرض به انسان و حقوق و تکالیف او می‌نگرد. بدین‌جهت حقوق بشر در منابع اسلامی، از جمله نهج‌البلاغه، عبارت است از مجموعه قواعدی که اهداف شریعت را تحقق می‌بخشد و انسان را به حقوقی نظیر حق حیات، تفکر، آزادی، امنیت، بهره‌برداری از

طبیعت، تعلیم و تربیت، دادخواهی و امثال آن می‌رساند، لذا اصول حقوق بشر در نهج البلاغه با آنچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر هست، تفاوت دارد. این اصول عبارت‌اند از:

۲ - ۱. اصل کرامت انسانی: «مهم‌ترین اصل و پایه حقوق بشر «کرامت انسانی» است». (رشاد، ۱۳۸۰: ۵ / ۴۹) «کرامت» به معنای بزرگی و ارجمندی است و به دو دسته تقسیم می‌شود:

یک. کرامت ذاتی: یعنی انسان بنابر انسان بودن و براساس خلقت، دارای شرافت، بزرگی و کرامت می‌باشد، ولی جانداران دیگر از آن بی‌بهره‌اند.

دو. کرامت اکتسابی: یعنی برخی انسان‌ها در اثر تحصیل برخی کمال‌ها و فضیلت‌ها، مانند علم، اخلاق، مدیریت، تقوا، و... دارای صفات ارزشی می‌شوند. (محمودی، ۱۳۸۵: ۷۴) این کرامت بیشتر به اهل تقوی و پرهیزگاری مربوط می‌باشد و کرامتی که در قرآن کریم و روایات به کار رفته، هر دو را شامل می‌شود، به عنوان مثال: مراد از آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ...»؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...» (اسراء / ۷۰) بیان حال جنس بشر است، صرف‌نظر از کرامت‌های ویژه و فضائل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده شده است، بنابراین آیه [حتی] مشرکان، کفار و فاسقان را شامل می‌شود و مقصود از تکریم اختصاص به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد. (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۳ / ۲۱۵) و این بر کرامت ذاتی دلالت دارد، همان‌گونه که آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» (حجرات / ۱۳) بر کرامت اکتسابی دلالت دارد.

امام علی علیه السلام بعد از شرح آفرینش حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید:

وَاشْتَادَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِيمَتِهِ ... (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۱)

و خداوند پاک از فرشتگان خواست به ادای امانتی که نزد آنان نهاده و سفارشی که به آنان کرده بود، در انجام سجده برای آدم و فروتنی برای گرامی داشت او برخیزند... .

امام رضا (ع) سجده فرشتگان را اکرام آدمی می‌داند و می‌فرماید:

... کان سجودهم لله تعالی عبودیه ولآدم إکراماً ... (العروسی الحویزی، ۱۳۸۴: ۱ / ۵۸)
سجده فرشتگان برای خداوند، پرستش، و برای آدم اکرام بود ...

۲ - ۲. اصل خدا جو بودن انسان: انسان فطرتاً خدا جو می‌باشد و نهاد آدمی به آن گواهی می‌دهد و «فطری بودن شناخت خدا» بدین معنی است که دل انسان با خدا آشناست و در ژرفای روح، مایه‌ای برای شناخت آگاهانه خدا هست که قابل رشد و شکوفایی است. (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۲: ۴۵) امام علی (ع) درباره احساس فطری توحید، برترین چیزی که اهل توسل به خداوند پاک و بلندمرتبه به آن توسل جویند، ایمان به خدا و رسولش، و جهاد در راه او می‌داند و در ردیف آن می‌فرماید:

... وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۱۱۰)
... یکتا دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است.

با توجه به اینکه قرآن اسلام را دین فطرت می‌نامد و فطرت خداجویی در همه انسان‌ها - با درجات مختلف - وجود دارد، و نیز با توجه به ملازمه‌ای که مشهور اصولیون شیعه بین حکم عقل و حکم شرع قائل‌اند و معتقدند، چون خداوند منبع فیض و خیر مطلق است، ممکن نیست امری را عقل نیکو بشمارد یا عملی را قبیح بداند و خداوند مطابق آن فرمان ندهد، (مظفر، ۱۴۰۵: ۲ / ۲۱۳) برخی از حقوق‌دانان، حقوق اسلامی را منطبق با حقوق فطری دانسته و به این نتیجه رسیده‌اند که فطرت از مهم‌ترین مبانی حقوق اسلامی است و آن را مبانی حقوق اسلامی شمرده‌اند؛ (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۷۱: ۳۱) بنابراین در تنظیم حقوق بشر، باید اصل فطرت به عنوان یک اصل مبنایی مورد توجه قرار گیرد.

۲ - ۳. اصل جاودانه بودن انسان: از دیگر اصول مهم حقوق بشر در اسلام این است که انسان هرگز به نابودی و نیستی منتهی نمی‌شود. در تعدادی از آیات قرآن کریم در مورد زندگی اخروی انسان، تعبیر به «خلود» شده که به معنای «دوام و بقا» می‌باشد. (فرقان / ۶۹ و ۷۶)

امام علی علیه السلام در موارد متعدد به جاودانگی انسان در عالم بقا اشاره می کند از جمله:

فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. (شریف رضى، ۱۳۶۷: خ ۱۵۷)
پس در روزهای گذران برای روزهای بی پایان توشه بردارید.

غایة الآخره البقاء. (ناظم زاده قمی، ۱۳۷۵: ۳)
سرانجام آخرت جاودانگی است.

ینیغی لمن عرف دارالفناء أن يعمل لدارالبقاء. (همان: ۱)
هرآن کس که سرای نابود شدنی را شناخت، سزاوار است که برای سرای
جاودان بکوشد.

عجبت لمن أنكر النشأه الاخری وهو یری النشأه الاولی، وعجبت لعامدار الفناء و
تارك دارالبقاء. (همان)
در شگفتم از کسی که ورود به جهان دیگر را انکار می کند، درحالی که ورود به
جهان نخست را می نگیرد و در شگفتم از آبادکننده این جهان ناپایدار و
رهاکننده آن سرای جاویدان.

در همه این فرمایش ها ناپایداری زندگی دنیا و پایداری آخرت؛ یعنی، در واقع جاودانگی
انسان به گونه ای آورده شده است. در نتیجه در موضوع حقوق بشر در نهج البلاغه، این اصل
نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۳. اقسام حقوق بشر در نهج البلاغه

برای بررسی اقسام حقوق بشر در نهج البلاغه ابتدا حقوق بشر را - با استفاده از الگوی
تقسیم برخی حقوق دانان در بیان حقوق فردی (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۴۳) - به حقوق
خصوصی و عمومی تقسیم و حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در ذیل حقوق عمومی
مطالعه می کنیم.

۳-۱. حقوق خصوصی

«حق خصوصی، امتیازی است که هر شخص در برابر دیگران دارد؛ مانند حق مالکیت، حق

انتفاع، حق شفعه، حق رهن و حق خیار. سبب ایجاد حق خصوصی ممکن است عمل حقوقی و ناشی از اراده باشد یا اجرای قاعده حقوقی در روابط اجتماعی (وقایع حقوقی)، ولی در هرحال، در برابر هر حق خصوصی، تکلیفی نیز برای شخص مقرر شده است.» (همان)

۳- ۱- ۱. حق حیات و امنیت شخصی: اصلی‌ترین حق آدمی و پایه حقوق دیگر، حق حیات است و مطابق آن هر انسانی - از هر نژاد و ملیت و مذهبی - از زمانی که در رحم مادر قرار می‌گیرد تا زمانی که آخرین نفس را می‌کشد، از آن انسان بودن، دارای حق حیات است و تا این حق تأمین نگردد، نوبت به بقیه حقوق نمی‌رسد.

با دقت در آموزه‌های دین مبین اسلام این نکته برداشت می‌شود که خداوند برای این حق تا حدی ارزش قائل شده، که در قرآن کریم فرموده است:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. (مائده / ۳۲)

هرکس، کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین بکشد، پس گویا همه مردم را کشته است و هرکس، فردی را زنده بدارد، گویی تمام مردم را زنده داشته است.

امام علی علیه السلام جامعه‌ای می‌خواهد که جان و مال و عرض و آبروی همه افراد در آن محفوظ باشد و همه در کمال آرامش و امنیت وظایف فردی و اجتماعی خود را به انجام رسانند. امام علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، جان مردم را محترم می‌داند و در مورد به ناحق ریختن خون مردم می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَالِدِمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ جَلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِعَةٍ وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

از خون‌ریزی به ناحق بپرهیز، زیرا هیچ چیزی بیش از خون‌ریزی به ناحق، انتقام الهی را نزدیک نمی‌کند و پیامدهای بزرگ ندارد و زوال نعمت و بریده شدن رشته عمر و دولت را سبب نمی‌شود.

شاگرد مکتب رسول خدا ﷺ به درستی که در طول عمر پربرکت خود نشان داد که بهترین عامل به این کلام پیامبر می باشد که:

مؤمن کسی است که دیگران از او بر مال و جانسان ایمن باشند و از دست و زبانش در امان. (نراقی، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۱۱)

امیرمؤمنان علیه السلام امامت خود را با احترام به حیات بشر آغاز می کند و در دوره حکومت در اجرای آن کوشاست؛ حتی در واپسین لحظات عمر شریف خود می فرماید:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِيَكُمْ تَحْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَقْتُلُونَنِي إِلَّا قَاتِلِي. (شریف رضی، ۱۳۶۷: ن ۴۷)

ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم (به بهانه کشته شدن من) چنگ در خون مسلمانان فرو برید. گویند: امیرمؤمنان کشته شد! زنهار، جز قاتل مرا به خاطر من نکشید.

حق حیات که در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن تصریح شده است، نه تنها شامل حمایت از فرد در برابر هرگونه تجاوز به زندگی و تمامیت جسمی اوست؛ بلکه حمایت از انسان در برابر بینوایی و خطرانی را که جسم و جان او را تهدید می کند، دربر می گیرد.

۳-۱-۲. آزادی شخصی: آزادی از اصیل ترین حقوق نوع بشر است؛ به گونه ای که همگان آن را می ستایند. منظور از آزادی شخصی این است که آدمی مالک اراده، اختیار و سرنوشت خود باشد و کسی حق نداشته باشد جان، مال و اراده اش را تملک کند.

آزادی های شخصی که در مواد سه تا یازده اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده، قرن ها قبل از آن در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. همه انسان ها از نظر اسلام آزاد آفریده شده اند و حق دارند آزاد زندگی کنند و در حقوق اسلامی هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد. (عبداللهی، ۱۳۸۱: اصل ۲۲)

امام علی علیه السلام در تأیید این حق، تصریح می فرماید:

وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَغْتَاصَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. (شریف رضی، ۱۳۸۴: ن ۳۱)

خود را از تن دادن به هر کار پستی گرامی دار؛ اگرچه آن کار تو را به خواسته‌هایت برساند؛ زیرا، در برابر آنچه از شخصیت خود از دست می‌دهی، عوضی نمی‌گیری و بنده دیگری مباش، زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.

با استفاده از فرمایش حضرت امیر علیه السلام می‌توان نتیجه گرفت که آزادی شخصی بر دو قسم است:

قسم اول: آزادی از اسارت دیگران: اسلام با برده‌داری و برده‌فروشی موافق نیست و در کتاب و سنت هیچ نصی وجود ندارد که دستور برده داری بدهد؛ بلکه برعکس نصوص بسیاری به آزاد کردن بردگان دستور می‌دهد و در موارد بسیاری آن را واجب می‌کند که در کتب فقهی ذکر شده‌اند. اگر اسلام بردگی را یک‌باره لغو نکرد؛ بدان جهت بود که هنگام ظهور اسلام برده‌داری از ارکان عمده زندگی اقتصادی و اجتماعی بود و مصلحت نبود که آن را یک‌باره لغو کند. حاصل سخن اینکه همه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند، مگر اینکه خودشان در اثر بی‌لیاقتی اجازه دهند، بعضی‌ها آنها را به بردگی بگیرند و جان و مال آنان را استثمار کنند. در بیان امیرمؤمنان علیه السلام تأکید شده است که «بنده دیگری مباش که خداوند، تو را آزاد آفریده است.» (همان)

قسم دوم: آزادی از هواهای نفسانی: انسان نباید آزادی خویش را قربانی کند و تن به اسارت دهد، چه اسارت در بند سران و بزرگان و چه اسارت در دام هواهای نفسانی. گاهی آدمی چنان اسیر هواهای نفس سرکش می‌شود که به کلی خود را برده نفس می‌کند. علی علیه السلام در بیانی که گذشت بر این نوع آزادی تأکید دارد و در بیان نورانی دیگری می‌فرماید:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مُفْتَاخُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَعِشْقُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ.
(شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۲۳۰)

همانا ترس از خدا کلید درستی کردار و اندوخته قیامت و موجب رهایی از هر بندگی و رهایی از هر تباهی است.

امام در این کلام مردم را آزاد قرار نمی‌دهد که هر تباهی و باطلی را انجام دهند، بلکه می‌فرماید: تقوا داشته باشید که نتیجه‌اش آزادی از خوی و عادت واهی می‌باشد.

۳- ۱- ۳. حق دفاع و احقاق حق: حق آزادی علاوه بر آزادی جسمی و ایمنی در برابر بازداشت‌ها و تبعیدهای غیرقانونی و بردگی و خرید و فروش انسان‌ها، آزادی حقوقی را هم شامل می‌شود. منظور از این آزادی شناخت شخصیت حقوقی انسان و تضمین حق دفاع در برابر دادگاه‌ها، حق مراجعه به دادگاه در برابر خودسری‌ها و سوءاستفاده‌ها و قانون‌شکنی‌هاست. این آزادی، شکنجه و اعمال وحشیانه و غیرانسانی نسبت به افراد را نفی می‌کند و همه را در برابر قانون مساوی می‌داند. امام علیه السلام نه تنها به شخص ستمدیده حق دفاع و احقاق حق می‌دهد؛ بلکه به دولت اسلامی دستور می‌دهد همه وسایل آسان را برای دادخواهی و عرض حال مظلوم فراهم سازد. در فرمان امام علیه السلام به مالک اشتر می‌خوانیم:

قسمتی از اوقات خود را برای کسانی که به تو نیازمندند، اختصاص بده و در مجلس عمومی بنشین و برای خدایی که تو را آفریده، فروتنی نما. لشگریان و یاران از نگهبانان و پاسبانان خود را از آنها باز دار. تا سخنگوی ایشان بی‌ترس و واهمه با تو سخن بگوید، زیرا من بارها از پیغمبر شنیدم که می‌فرمود: امتی که حق ناتوان را بدون ترس و نگرانی از زورمندان نگیرد، هرگز رنگ سعادت را نخواهد دید. (شریف‌رضی، ۱۳۸۴: ن ۵۲)

۳- ۱- ۴. حق مالکیت: اسلام اجازه تحصیل مال و ثروت از راه مشروع را به افراد داده است و کسی حق تعدی به مال دیگران را ندارد.

آزادی مال قسمی از آزادی‌های فردی است که به موجب آن شخص بتواند در حدود قانون، مالک مال شود و بتواند آزادانه مال خود را به مصرف برساند و بدون مجوز قانونی، مالی از مالکیت وی خارج نشود. (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۳: ۳۲)

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ. (شریف‌رضی، ۱۳۸۴: ن ۵۱)
و به مال هیچ‌کس دست نبرید.

۳- ۱- ۵. حق آزادی مذهب: «آزادی مذهب قسمی از آزادی‌های فردی است که به موجب آن هر فرد حق دارد که در امور مذهبی، دارای عقیده یا فاقد عقیده باشد و عقیده خود را فاش

نماید.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳: ۳۲) دین و مذهب نقش بسزایی در زندگی دارد و اگر پیامبران نبودند، شرک و بت پرستی همه عالم را فرا می گرفت؛ اما با همه اهمیت آن، هیچ گاه در پذیرش دین اجبار نشده است.

عبارت «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره / ۲۵۶) در قرآن کریم، به آزادی تکوینی انسان نسبت به دین و مذهب اشاره دارد و نشان می دهد که اجبار و اکراهی در اصل پذیرش نیست. با مطالعه و دقت در آیات و روایات این نکته به چشم می خورد که حضرت حق به هیچ یک از فرستادگان خود از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله فرمان نداد که مردم را به اجبار و اکراه دین دار کنند؛ بلکه وظیفه اصلی آنان ابلاغ پیام الهی بود. امام علی علیه السلام در حکمتی از نهج البلاغه می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً وَكَلَّفَ يَسِيراً وَلَمْ يَكْلِفْ عَسِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوباً وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهاً ... (شریف رضی، ۱۳۸۴: ن ۵۳)

خداوند سبحان بندگان را امر کرده به اختیار، و نهی فرموده با بیم و ترس (از عذاب)، و تکلیف کرده به آسان و دستور نداده به کار دشوار، او کردار اندک را پاداش بسیار عطا فرموده و او را نافرمانی نکرده اند از جهت اینکه مغلوب شده باشد و فرمانش را نبرده اند از جهت اینکه مجبور کرده باشد ...

امر و نهی بندگان نشانه اختیار و آزادی آنهاست؛ بدین معنی که به انسان ها حق انتخاب داده شده است. همچنین در نامه ای به مالک اشتر نخعی نامزد استاندار مصر که تعداد زیادی از مردم آن منطقه مسیحی و غیرمسلمان بودند، می فرماید:

وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضَارِباً تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخَّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا تَطْيِرُكَ فِي الْخَلْقِ. (شریف رضی، ۱۳۸۴: ن ۵۳)

و بر آنان چون حیوانی درنده مباش که خوردن شان را غنیمت شماری، زیرا آنان دو گروه اند: یا برادران دینی تو و یا هم نوع های تو در آفرینش اند.

با توجه به فرمایش حضرت امیر علیه السلام به خوبی فهمیده می شود که حضرت به مالک دستور نداد، افرادی را که دین تو را ندارند، آنها را به پذیرش دین مجبور کن؛ بلکه، به طور کلی سفارش کرد با همه مهربانی کند؛ چه برادر دینی او باشند یا نباشند.

۳-۲. حقوق عمومی

«حق عمومی مربوط به شخصیت انسان و سلامتی جسمی و روحی او یا ناظر به رابطه دولت و مردم است؛ مانند: حق حیات، آزادی بیان و... در واقع، می‌توان گفت: حقوق عمومی وسیله تأمین صیانت انسان در برابر تجاوز دولت‌ها و لجام زدن بر قدرت سرکش است. با وجود این، حقوق عمومی در روابط خصوصی نیز قابل استناد است. هرکس باید به حیات و آزادی و شرافت و شخصیت دیگران احترام گذارد، و گرنه مسئول است تا جبران کند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۴۳)

بنابراین حقوق عمومی همان حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌اند هستند که عموم افراد بشر باید از آن برخوردار باشند در ادامه این حقوق را از نهج البلاغه بررسی می‌کنیم:

۳-۲-۱. حقوق سیاسی

حق سیاسی، اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عمومی و سازمان‌های دولت دارد؛ مانند: حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس قانون‌گذاری و ریاست‌جمهوری و پذیرفتن تابعیت.

جامعه آزاد جامعه‌ای است که افراد در آن از حق تعیین سرنوشت، آزادی فکر و اندیشه و سایر آزادی‌های سیاسی نظیر: حق حاکمیت و مشارکت در اداره امور عمومی کشور و حق انتقاد و پرسش از مسئولان برخوردارند. این حقوق که در مواد هجده تا بیست و یک اعلامیه جهانی حقوق بشر آورده شده، در کلمات نورانی امیرمؤمنان علیه السلام به صراحت بیان و در سیره و روش حضرت نیز کاملاً مشهود است. برای پرهیز از طولانی‌تر شدن مقاله تنها برخی از حقوق سیاسی را در نهج البلاغه بررسی می‌کنیم.

یک. حق تعیین سرنوشت: در بینش سیاسی شیعه، امامت و حاکمیت جامعه اسلامی منصبی الهی است و رهبر و امام با انتصاب خدا و رسول صورت می‌گیرد، ولی مردم در پذیرش یا عدم پذیرش این حاکمیت و ولایت آزادند. به عبارت روشن‌تر؛ امامت منصبی است که مشروعیت آن الهی و مقبولیت آن مردمی است و توسط مردم فعلیت می‌یابد. بنابراین مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود دخالت دارند. امام علی علیه السلام در برخی از فرمایشات خود که از داستان بیعت سخن

گفته، متذکر این حق شده است. برای مثال در خطبه‌های ۲، ۳، ۶، ۳۰، ۳۲، ۵۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۵ و ۲۲۹ و نامه‌های ۱، ۶، ۵۲ و ۶۲ و کلمات قصار ۱، ۲۲، ۲۷ و ۲۰۹ (از ترجمه سید جعفر شهیدی) به این امر و مسائل پیرامون آن اشاره کرده است، از جمله؛ حضرت در خطبه شقشقیه، درباره چگونگی بیعت مردم می‌فرماید:

ناگهان دیدم، مردم از هر سو، روی به من نهادند و چون یال کفتار پیش هم ایستادند، چندان که حسان (برخی حسان را تعبیر به حسن و حسین علیهما السلام و بعضی به معنای دو پهلوی دانسته‌اند و سید جعفر شهیدی در ترجمه نهج البلاغه، معنای دوم را می‌پذیرد) فشرده گشت و دو پهلویم آزرده شد، به گرد هم فراهم و چون گله گوسفند برنهاد به هم و به کار برخاستم. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ۳ خ)

امام علی علیه السلام در ادامه خطبه درباره علت پذیرش خلافت می‌فرماید:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَازُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ ... (همان)

اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکم‌بار را برنتابند و به یاری گرسنگان بشتابند رشته این کار از دست می‌گذاشتم.

بر این اساس حضرت علت پذیرفتن خلافت را سه عامل می‌داند: حضور حاضران، تمام شدن حجت به سبب وجود یاری‌کنندگان و عهد خدا در گرفتن حق مظلوم از ظالم.

حضرت در خطبه‌ای دیگر بیعت مردم با خود را آگاهانه می‌داند: «بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود.» (همان: ۱۳۶ خ)

در جایی دیگر به بی‌توجهی خود به قدرت و نقش مردم در روی کار آوردن خود، بدون بخشیدن مال یا مقام و نیز به موضع طلحه و زبیر پس از بیعت و ادعای آنها در خون‌خواهی عثمان، اشاره می‌کند:

من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم، تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستید و با من

بیعت کردید و مردم با من بیعت کردند، نه برای آنکه دست قدرت من گشاده یا مالی آماده بود. (همان: ن ۵۴)

همچنین در اولین نامه نهج البلاغه می‌فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با اختیار و با رغبت، با من بیعت نمودند».

نکته مهم این است که حضرت علی علیه السلام با اینکه در سایر خطبه‌ها خلافت را حق الهی خود می‌داند؛ اما پذیرش مردمی را عامل اصلی فعلیت خلافت خود برمی‌شمرد و معتقد است همه مردم از جمله طلحه و زبیر بدون هیچ فشاری یا بخشش مال یا مقامی، از روی رضایت با ایشان بیعت کردند.

دو. آزادی سیاسی: «آزادی سیاسی از حقوق افراد است که به موجب آن می‌توانند حق حاکمیت داشته باشند. خواه به طور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان».

(جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۳: ۳۱) این آزادی دو قسم است:

قسم اول آزادی سیاسی به این معنی است که هر فردی از افراد ملت حق دارد، هر منصبی را که شایستگی تصدی‌اش را دارد، اشغال کند.

همان‌طور که گفته شد افراد برای تصدی منصب‌های مختلف باید «شایستگی تصدی» داشته باشند. امام در زمان حکومت خود به این مطلب توجه کافی داشت و به همین دلیل در فرمان تاریخی‌اش به مالک اشتر در مورد به کار گرفتن افراد در شغل‌های مختلف، توصیه‌هایی می‌کرد، از جمله:

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا وَلَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ وَتَوْحٌ مِنْهُمْ أَهْلُ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصَحُّ أَغْرَاضًا وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا وَابْلُغْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

آنگاه در امور کارگزارانت بنگر و آنان را پس از آزمایش به کار بگمار، و از روی میل شخصی و خودرأیی به ولایت مگمار که این دو چیز جامع همه شاخه‌های ستم و خیانت است و از میان آنان کسانی را که باتجربه و باحیا هستند، بجوی؛ کسانی که از خاندان‌های اصیل و شایسته و دارای سابقه درخشان در اسلام

باشند، زیر آنان خوش اخلاق تر و آبرومندترند و کمتر به مطامع دنیا سر می کشند و بیشتر به عاقبت کارها می اندیشند.

امام در انتخاب افراد برای سمت های مختلف این سیاست عاقلانه را در دوران حکومت کوتاه خود دنبال کرد و در به کارگیری افراد شایستگی آنان را در نظر داشت؛ نه سفارش دیگران و یکی از مؤلفان بزرگ سنی مذهب می نویسد:

طلحه و زبیر بعد از بیعت با علی علیه السلام وقتی برایشان مسلم شد که امام آنان را به عنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد، در گوشه و کنار شروع به گله و شکایت از حضرت کردند. سخنان آنان به علی علیه السلام رسید، آن حضرت به عبدالله بن عباس فرمود: سخن آن دو به تو رسیده است؟ ابن عباس گفت: آری. علی علیه السلام فرمود: نظرت چیست؟ ابن عباس به علی علیه السلام عرض کرد: نظر من این است که چون آنها علاقمند به فرمانروایی هستند، زبیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز. امام علی علیه السلام خندید و فرمود: وای بر تو؛ کوفه و بصره شهرهای ثروتمندی هستند، اگر آن دو به زمامداری آن دو شهر برسند، افراد سفیه و نادان را به سوی خود جلب می کنند و اشخاص ضعیف و ناتوان را به سختی و مشقت می اندازند. اگر قرار بود کسی را به واسطه نفع و ضرر آن، به کار حکومت بگمارم، معاویه را بر شام می گماشتم. (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰: ۷۷ و ۷۸)

امام نه تنها طلحه و زبیر را به فرمانروایی نگماشت، بلکه در برخورد با معاویه هم نفع و ضرر ظاهری را در نظر نگرفت و با اینکه شام تا حدودی تحت سیطره او بود، هیچ گاه بر فرمانروایی او صحنه نگذاشت.

قسم دوم آزادی سیاسی به این معنی است که هر فردی از افراد مملکت حق دارد نظرات اصلاحی و انتقادی خود را به طور آزاد بیان کند. پایه دوم آزادی سیاسی حق آزادی بیان و قلم است که به همه مردم اجازه و امکان طرح نظرات اصلاحی را بدون ترس و واهمه می دهد. امام علیه السلام برای دادن این حق به مردم از آنان می خواهد که با او راحت سخن بگویند:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تُظَنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّي قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسُ إِعْظَامٌ لِنَفْسِي

فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ
فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۲۱۶)

با زبانی که با گردنکشان سخن گویند، با من سخن نگویند و از گفتن آنچه پیش مردم خشمگین خودداری کنند، پیش من خودداری نکنید و با چاپلوسی و مدارا با من آمیزش نکنید و نپندارید که اگر سخن حقی به من گفته شود، بر من گران آید، یا بخواهم خود را بزرگ‌تر از آن ببینم که سخن حقی به من گفته شود، زیرا هر که شنیدن سخن حق و یا عرضه عدالت بر او گران آید، اجرای آنها بر او دشوارتر و گران‌تر می‌نماید. پس زنهار که از گفتن هر حرف حقی و یا مشورت به عدلی در نزد من خودداری کنید.

بدین‌سان مردم در دوران حکومت امام علیه‌السلام آزاد بودند که حرف‌های خود را مطرح کنند و امام نیز به آنان پاسخ می‌دادند، اما زمانی که افراد قصد اخلال و برهم‌زدن امنیت جامعه را داشتند، حضرت به شدت برخورد می‌کرد؛ به عنوان مثال در برخورد با خوارج، امام تا حد امکان در صدد پاسخ‌گویی به انتقادهای آنان برمی‌آمد، اما زمانی که آنان پا را از این مرحله فراتر نهادند و امنیت جامعه را به خطر انداختند، امام علیه‌السلام با آنان برخورد کرد و آنان را در نهروان به سزای عملشان رساند.

۳-۲-۲. حقوق اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی

همان‌گونه که در ماده بیست و دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام آمده است، هر کس حق دارد از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که برای کرامت و گسترش آزادی شخصیت او ضروری است، برخوردار باشد. این حقوق که بخش دیگری از حقوق عمومی است، در نهج‌البلاغه مطرح شده و دامنه گسترده‌ای دارد که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم.

۳-۲-۲-۱. حقوق متقابل حاکم و مردم

بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین حقوق اجتماعی مربوط به حقوق حاکم و رعیت می‌باشد. حضرت علی علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرِّعِيَّةِ وَحَقُّ الرِّعِيَّةِ عَلَى

الْوَالِي فَرِيضَةً فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ (همان)

بزرگ‌ترین حقی از این حقوق که خدای سبحان فرض کرده، حق فرمانروا بر رعیت و حق رعیت بر فرمانروا است، فریضه‌ای که خدای سبحان برای هریک بر دیگری واجب کرده است.

امام علیه السلام در بیان حقوق متقابل حاکم و مردم می‌فرماید:

فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ.

تحقیقاً خدای سبحان برای من حقی به خاطر زمامداری شما، بر عهده‌تان نهاده و برای شما نیز مانند همان حقی که بر عهده‌تان نهاده، بر گردن من گذارده است.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْصَّيْحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالْصَّيْحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. (همان، خ ۳۴)

مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دادید بگزارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا، حق خیرخواهی را ادا کنید. چون شما را بخوانم بیایید و چون فرمان دهم بپذیرید و از عهده برآیید.

در این بیان حضرت حقوق مردم بر حاکم را برمی‌شمرد، آنگاه حقوق متقابل حاکم بر مردم را بیان می‌فرماید.

۳-۲-۲. حقوق مردم بر حاکم

یک. خیرخواهی: نخستین حق مردم بر والی از نگاه امام خیرخواهی است: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْصَّيْحَةُ لَكُمْ؛ حق شما بر من آن است که خیر و مصلحت شما را در نظر بگیرم.» (همان)

خیرخواهی زمامدار به مردم زمانی تحقق می‌یابد که آنان مانند اجزا و عناصر شخصیت

زمامدار به حساب آیند. در این صورت زمامدار خوشی‌ها و ناخوشی‌های مردم را به منزله خوشی و ناخوشی خود می‌داند و در پی رفع آنها برمی‌آید. امام علیه السلام در نامه‌ای به عثمان بن حنیف می‌نویسد:

هَبْهَاتِ أَنْ يُغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَسْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوَّلَ الْيَمَامَةِ
مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ. (همان: ن ۴۵)

هیبهات که هوای نفسم بر من چیره شود، و حرص مرا به انتخاب غذاهای لذیذ بکشانند، با آنکه شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که به یافتن قرصی نان امید نداشته و هرگز طعم سیری را نچشیده باشد.

در ادامه نامه می‌خوانیم:

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً
لَهُمْ فِي جُشُوءِ الْعَيْشِ. (همان)

آیا خود را به این دل خوش دارم که گویند: این امیرمؤمنان است، با آنکه در سختی‌های روزگار شریک آنان نباشم یا در ناگواری‌های زندگی مقتدای آنان قرار نگیرم!

کسی که از هوی و هوس خالی و درد و خوشی او درد و خوشی مردم است، درباره مردم جز خیرخواهی به ذهنش نمی‌رسد. اهمیت خیرخواهی در این است که در حقوق متقابل حاکم و مردم آورده شده است. حضرت در جای دیگر روی این حق تأکید می‌کند و ضمن سفارش در مورد خیرخواهی، آن را از حقوق واجب خداوند متعال می‌شمرد و می‌فرماید:

فَعَلَيْنَاكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ... وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ التَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. (همان: خ ۲۱۶)

پس بر شما باد که در این باره به هم خیرخواهی کنید و یکدیگر را بر این کار به‌خوبی یاری دهید ... ولی از حقوق واجب خداوند بر بندگان آن است که در حدّ توان نسبت به هم خیرخواهی کنند و برای برگزاری حق میان خود دست همکاری به هم بدهند.

دو. ایجاد عدالت اقتصادی و رفاه جمعی: یکی دیگر از حقوق مردم بر حاکم این است که حاکم سهم اقتصادی مردم را به آنها بدهد: «وَتَوْفِّرُفِيئُكُمْ عَلَيَّكُمْ؛ و حق را که از بیت‌المال دارید بگذارم». (همان: خ ۳۴) و علاوه بر ایجاد عدالت اقتصادی از سوءاستفاده و بی‌عدالتی‌ها نیز جلوگیری کند. یکی از این گروه‌های جامعه که عدالت اقتصادی را از بین می‌برند، بازرگانان هستند. آنها با «احتکار» کالای مورد نیاز مردم، به آنها ستم می‌کنند و حاکم باید ناظر بر رفتار آنها باشد.

با این وصف، بدان که میان بازرگانان کسانی هستند که معاملت بد دارند و بخیل، به دنبال احتکار به خاطر سود خود هستند و کالا را به هر قیمتی که بخواهند، می‌فروشند و این سودجویی گران‌فروشانه، زبانی برای همگان است و عیب بر حاکمان، پس از احتکار جلوگیری کن ... (همان، خ ۳۴)

انتظار اجرای احکام و مقررات، بدون دخالت یا نظارت دولت، غیرممکن است و شرایط تحقق عدالت اقتصادی را در قوانین عادلانه مجریان عادل و عدالت‌گستر و ضمانت اجرایی باید دانست. (رشاد، ۱۳۸۰: ۷ / ۸۰)

«تمرکز ثروت» موجب برهم خوردن نظم اجتماعی و ایجاد شکاف طبقاتی می‌شود. تعیین «حدود مالکیت» یکی از راه‌های برقراری توازن اقتصادی است. یکی از بخش‌های مالکیت، مالکیت بخش عمومی منابع تولیدی است که می‌تواند از تمرکز ثروت در دست عده‌ای خاص جلوگیری کند و سفره فقر و شکاف طبقاتی را برچیند. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

أَعْطِیْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُعْطِي بِالسَّوِيَةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ النَّاسِ. (محمدی ری‌شهری، ۱۴۲۱: ۴ / ۱۲۴)

همان‌طور که پیامبر خدا به طور مساوی تقسیم کرد، تقسیم کردم تا اموال [مانند گوی] در بین ثروتمندان قرار نگیرد.

«خراج» یکی از بخش‌های مالکیت عمومی است که به همه مردم اختصاص دارد و باید در بین آنها به طور مساوی تقسیم شود. امام می‌فرماید:

در کار خراج چنان دقت کن که اصلاح خراج‌دهندگان در آن است، چه صلاح خراج و خراج‌دهندگان در صلاح دیگران است و کار دیگران سامان نمی‌یابد؛ جز به مؤدیان خراج؛ زیرا همه روزی‌خور خراج و خراج‌دهندگان هستند. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

حدود مالکیت‌ها و انواع آن با هدف توزیع ثروت و درآمد بین همه گروه‌های جامعه و عدم تمرکز آن در دست گروهی خاص، تعیین شده؛ بنابراین، توزیع درآمدها، دارای اهمیت خاصی است، زیرا توازن اقتصادی و در پرتو آن، عدالت اقتصادی را به همراه دارد. (رشاد، ۱۳۸۰: ۷ / ۸۴)

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

پس بر کارهای آنان مراقبت دار و در پنهانی کسانی را که راستگو و وفایسته‌اند، بر آنان بگمار؛ زیرا این مراقبت پنهانی، آنان را بیشتر به پاکی و امانت‌داری وامی‌دارد و آنان بهتر می‌توانند به مردم مهربانی کنند؛ یعنی حُسن خدمت نشان دهند. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

سه. رسیدگی به امور کارگزاران: کارگزاران در مدت زمان خدمت خود اگر منظوره‌های شغلی خود را به دست آورند، عزت نفس و شرف انسانی خود را به نوعی اشباع کرده و به‌خوبی به کار خود می‌پردازند؛ اما عوامل گوناگونی در مسیر کارگزاران قرار می‌گیرد که موجب انحراف از مسیر اصلی می‌شود و حکومت موظف است به طور مستمر اقدامات لازم را برای رفع موانع پیش روی کارگزارانش انجام دهد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

همواره به طور مخفیانه به حال و وضع کارمندان خُرد و کلان که در حیطه ولایت خود داری، رسیدگی کن که نیازمندی‌های آنان برآورده شده باشد تا مورد طمع دغل‌بازان قرار نگیرند. (همان)

امام در یکی از نامه‌هایش می‌فرماید:

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَالْأَلِّ لَهُمْ جَانِبَكَ ... (همان)
با مردم، فروتن و نرم‌خو و مهربان باش ...

در نامه چهل و پنج نسبت به رفتار نامطلوب «عثمان بن حنیف» اعتراض می‌کند و او را از رفتار ناشایست باز می‌دارد. رسیدگی مستمر به چگونگی عمل کارگزاران، از وظایف حکومت است؛ چون پایداری حکومت را تضمین می‌کند، راه فساد و تباهی در بدنه حکومت را سد و نوعی قوام و دوام برای آن ایجاد می‌کند.

چهار. بررسی نیازهای مردم: یکی از وظایف دولتمردان، بررسی نیازها و مشکلات مردم و تحقیق درباره آنهاست. مردم حق شکایت و انتقاد نسبت به رفتار حاکمان را دارند و باید حاکمان گوش شنوا برای شنیدن شکوه‌ها و انتقادهای مردم داشته باشند. گرچه مسئولان به خاطر موقعیت شغلی از گرفتاری‌های مردم غافل می‌شوند و مردم مجبورند به درگاه حکومتی پناه ببرند و عرض حاجت کنند، پس برای عرض حاجت مردم به حاکمان باید هیچ مانع و بازدارنده‌ای نباشد تا به راحتی مشکل خود را بیان کنند و از حاکمان کمک بخواهند. امام علی (علیه السلام) در نامه‌اش به مالک اشتر می‌فرماید:

به کارهای کسانی که به تو دسترسی ندارند - آنان که در دیده‌ها خوارند و بزرگان آنها را کوچک می‌شمارند - کسانی را که مورد اعتماد و خداترس و فروتن باشند، برای تفقد حال آن گروه بگذار تا درخواست‌های آنان را بدون کم‌وکاست به تو برسانند. (همان)

امام راه دیگری برای برآوردن حق مردم پیشنهاد می‌کند:

بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند. خود را برای آنان آزاد کن و در مجلس عمومی بنشین و در آن در برابر خدایی که تو را آفریده است، فروتن باش ... (همان)

پنج. تعلیم و تربیت (حقوق فرهنگی): حق دیگر این است که حاکم برای رسیدن مردم به سعادت، زمینه تعلیم و تربیت را فراهم نماید.

سخت‌گیری حاکم برای تربیت صحیح مردم و واداشتن آنها برای عمل به آگاهی‌های ارایه شده، یکی از وظایف مهم دولت می‌باشد. تعلیم افراد جامعه، تکلیفی است که به عهده زمامدار است. اهمیت این تکلیف از آن جهت است که

جامعه اسلامی بدون معرفت و آگاهی در عالی‌ترین حدی که امکان‌پذیر است، رو به زوال و نابودی خواهد بود. (جعفری، ۱۳۷۶: ۹ / ۳۵)

حضرت می‌فرماید:

وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۳۴)
شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و ادب آموزم تا دانش بیابید.

به این ترتیب امام علی (علیه‌السلام) نادانی را شایسته نمی‌داند و دانش را زمینه پیشرفت معرفی می‌کند؛ بنابراین والی باید با آموزش‌های صحیح به مبارزه با جهل برخیزد، سطح افکار مردم را بالا ببرد، فرهنگ جامعه را تقویت و عامل مهم بدبختی‌ها - نادانی - را ریشه کن کند.
ش. حُسن خلق و تواضع در برخورد با مردم: حُسن خلق هم شامل حُسن رفتار می‌شود و هم حُسن گفتار.

اصول کلی اخلاق، بنیاد اساسی انسانیت است و بدون مراعات آنها انسان نمی‌تواند از مرز حیوانیت عبور نماید. (جعفری، ۱۳۷۶: ۹ / ۳۲)

و حاکم باید نسبت به مردم حسن خلق داشته باشد؛ امام در نامه‌اش مالک اشتر نخعی را به نرمی و ملاطفت امر می‌کند و می‌فرماید:

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۲۷)
بال فروتنی خود را برای آنان فرو نه، و با آنان به نرمی رفتار نمای، و چهره خود را برای آنان بگشای.

امام (علیه‌السلام) در جاهای مختلف به فرمانروایان و مأموران خود سفارشات در مورد برخورد با مردم دارد، مانند:

فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَإِنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَيْبَاءَهُمْ ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْدِجَ بِالسَّحِيَّةِ لَهُمْ. (همان: ن ۲۵)

چون به قبیله‌ای وارد شدی، در کنار آب آنان فرود آی، بدون آنکه به خانه‌های آنان پاگذاری، آنگاه با آرامش و وقار به سوی آنان برو، تا میان آنان بایستی و بر آنان سلام کنی، و در تحیت آنان چیزی فرو مگذار.

وَأَمْرُهُ أَلاَّ يَجْبَهُهُمْ وَلَا يَعْصَهُهُمْ وَلَا يَزْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ. (همان: ن ۲۶)
و او را فرمان می‌دهد که به آنان با ترشویی و بدگمانی روبه‌رو نشو و به دلیل آنکه فرمانروای آنهاست، از آنان روی برنتابد.

۳-۲-۲. حقوق حاکم بر مردم

حاکم جامعه از منظر امام نباید امتیازهای ویژه مادی داشته باشد؛ البته او جایگاه ویژه‌ای دارد که باید مورد توجه قرار گیرد.

وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَائِهَا وَاضْطَرَبَ ثِقَالُهَا. (همان: خ ۱۱۹)

من محور آسیا هستم که آسیای حکومت به دور من می‌چرخد و من در جای خود ثابتم، چنانچه از جای خود جدا شوم، آسیا از مدار خود خارج گردد و سفره زیرش جابه‌جا شود. (و همه گندم‌ها و آردها به هدر رود).

نتیجه اینکه حقوق متقابل فرمانروا و رعیت اهمیت ویژه‌ای دارد و بین این دو باید رابطه‌ای بسیار نزدیک باشد و هر دو برای رعایت این حقوق؛ باید تلاش خاصی مبذول دارند. در این صورت حکومت می‌تواند به‌خوبی اداره شود و دو طرف با آرامش به کمال واقعی برسند. این حقوق عبارت‌اند از:

یک. وفا به بیعت: «بیعت، مسئله فوق‌العاده با اهمیتی است و چنان‌که از مفهوم آن برمی‌آید، بیعت‌کننده در حقیقت، سرنوشت خود را به شخصی می‌سپارد که با او بیعت می‌کند. در اسلام کسی شایستگی بیعت دارد که امتیاز الهی داشته باشد، در واقع زمامداران الهی، شایستگی بیعت دارند.» (جعفری، ۱۳۷۶: ۹ / ۳۷ و ۳۸) امام بیعت را حق خود می‌داند و می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ؛ اما حق من بر شما آن است که به بیعت خود وفادار باشید.» (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۳۴)

دو. خیرخواهی و نصیحت: یکی دیگر از حقوقی که در کلام مولای متقیان برای زمامدار شمرده شده، خیرخواهی مردم نسبت به او می‌باشد: «وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ؛ و خیرخواهی در حضور و غیاب.» (همان) خیرخواهی در حضور و غیاب، به این معناست که از حالت دوگانگی پرهیز شود و آن‌گونه نباشد که در نزد حاکم، اظهار اخلاص کنند؛ اما در غیاب وی بی‌اعتنا باشند.

فَأَعِثُّونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغَشِّ سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ. (همان: خ ۱۱۸)
پس مرا با خیرخواهی بی‌آلایش و دور از شک و تردید یاری دهید.

سه. اطاعت از دستورات او: سومین حق حاکم پذیرش بی‌درنگ است. هرگاه وی برای رفع مشکلات به مردم نیاز داشت، هرکسی باید به اندازه توان دعوت او را پاسخ بگوید. «وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ؛ به هنگام دعوت، پاسخم گوئید و چون فرامتان دادم فرمانم برید.» (همان: خ ۳۴) از امام باقر (علیه السلام) سؤال کردند حق امام بر مردم چیست؟ فرمود: «حقه علیهم أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيَطِيعُوا؛ حق امام بر مردم این است که کلام او را بشنوند و از او اطاعت کنند.» (کلینی، ۱۳۶۱: ۱ / ۴۰۵، ح ۱) امیرمؤمنان به فرماندهان لشکرش چنین می‌نویسد:

وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ وَالْأَتَاكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَلَا تُقْضُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَخُوضُوا الْعَمَزَاتِ إِلَى الْحَقِّ. (شریفرضی، ۱۳۶۷: ۱ ن ۵۰)

و بر شماست که از من فرمان برید و از هیچ دعوتی عقب ننشینید، و در هر کاری که به صلاح است، کوتاهی نورزید و در راه حق در گرداب سختی‌ها فرو روید.

چهار. خدمت به حکومت: آمادگی برای انجام دستورات حکومت یکی از وظایف مردم است؛ چون حکومت نمی‌تواند تمام شئون و نیازهای جامعه را به تنهایی برآورده سازد. امام در این باره می‌فرماید: «وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ؛ هنگامی که شما را به «کاری» فرامی‌خوانم، آن را بپذیرید.» (همان: خ ۳۴)

۳-۲-۲. حق کار و اشتغال

دین مبین اسلام برای افراد ارزش قائل شده است. بر این اساس همه را در انتخاب شغل آزاد

و هر نوع بیگاری گرفتن را مخالف شرف و عزت انسانی می‌داند. یکی از سفارش‌های نبی مکرم اسلام ﷺ هنگام رحلت به حضرت علی ﷺ این بود: «یا علی! ... ولا سخره علی مسلم، یعنی الأجير؛ ای علی، بیگاری گرفتن از مسلمان روا نیست.» (حکیمی، ۱۳۸۶: ۳ / ۵۱۹)

در زمان خلافت امام علی ﷺ مردم یکی از مناطق خدمت ایشان آمدند و عرضه داشتند: در سرزمین ما نه‌ری است که گذشت زمان و حوادث روزگار آن را خراب کرده است، اگر آن نه‌ر کنده و تعمیر شود، تأثیر زیادی در رونق زندگی ما خواهد داشت. آنان تقاضا کردند که امام به حاکم خود در آن منطقه دستور دهد تا از راه بیگاری گرفتن مردم و تحمیل کار اجباری به حفر مجدد آن نه‌ر اقدام نمایند. امام نسبت به تجدید حفر نه‌ر ابراز علاقه؛ اما، با کار اجباری مخالفت کرد و نامه‌ای برای حاکم آن ناحیه، قرطبه بن کعب، نوشت و فرمود:

گروهی از مردم منطقه فرمانروایی تو تقاضای حفر مجدد نه‌ری را به شکل اجباری داشتند، لکن من صحیح نمی‌دانم کسی را به کار اجباری وادار کنم؛ بنابراین مردم را نزد خود بطلب و هر کدام را که با طیب خاطر مایل باشند به کار بگمار، ولی چون نه‌ر ساخته شد، متعلق به کسانی خواهد بود که برای تجدید آن زحمت کشیده‌اند ... (قربانی، ۱۳۶۰: ۳۸ و ۳۹)

امام ﷺ با این فرمایش، ارزش کارگر، کار و آزادی کار را بالا بردند.

ایشان معتقد بودند تن کارگر در روی زمین به منزله دل نیکان در بهشت است و همان‌طور که بهشت آماده پذیرفتن روح نیک مردان است، این جهان نیز آماده کارگران می‌باشد. به همین منظور می‌فرمایند: رأی من این است که کسی را بدون رضای او به کار اجبار نکنیم. (جرداق، ۱۳۸۵: ۱ / ۹۴)

امام ﷺ مردم را در انجام کارهای مشروع آزاد می‌گذاشت. در نامه به مالک اشتر درمورد شغل‌های مختلف سفارشات می‌کرد که بعضی به حقوق مردم بر حاکم مربوط است. لازم به ذکر است که حضرت آزادی در انتخاب شغل را تا جایی قبول داشت که به حال بقیه افراد مضر نباشد؛ مثلاً درباره صنعتگران می‌فرماید:

وَاعْلَمُ . مَعَ ذَلِكَ . أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَشُحًا قَبِيحًا وَاخْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ

وَتَحْكُمًا فِي الْبَيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابُ مَصْرَةِ لِلْعَامَّةِ وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ فَأَمْنَعُ مِنَ
الْإِحْتِكَارِ ... (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

با این حال بدان که در بسیاری از آنان سخت‌گیری فاحشی در داد و ستد، و
بخلی زشت و احتکار نیازمندی‌های ضروری مردم و نرخ‌گذاری‌های خودسرانه
در معاملات به چشم می‌خورد، و اینها هم دروازه زیان به روی توده مردم و هم
نگی برای والیان است. پس از احتکار منع کن ...

۳-۲-۵. حق برخورداری از زندگی انسانی

در مکتب امام علی (ع)، همه حق دارند از زندگی انسانی بهره‌مند باشند. اینکه دیده می‌شود
گروهی در ناز و نعمت و گروهی دچار فقرند، به خاطر این است که ثروتمندان به وظیفه خود
عمل نمی‌کنند. امام (ع) فرمود:

ما جاع فقیر الا بما متع به غني، ما رایت نعمته موفوره الا والی جانبها حق مضیق.
(جرداق، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۱۳)

فقری گرسنه نماند مگر آنکه ثروتمندی از او سوءاستفاده کرد. هیچ نعمت
فراوانی را ندیدم مگر آنکه در مقابل آن حقی ضایع گردید.

یا به جهت این است که فقرا به وظیفه خود برای تحصیل زندگی آبرومندانه اقدام نمی‌کنند:

آیا شایسته است که شما از مورچه هم کمتر و ناتوان‌تر باشید و حال آنکه این
حیوان حقیر، در کمال جدیت آذوقه خود را به طرف لانه خویش می‌کشد و
روزی خود را از فعالیت به دست می‌آورد. (کلینی، ۱۳۶۱: ۵ / ۷۹، ح ۱۰)

یا به این علت است که زمامداران مردمی شایسته نیستند و از تدبیر اداره امور طراحی
برنامه‌های صحیح و برقراری عدالت اجتماعی عاجزند.

در هر صورت اگر در جامعه اسلامی افرادی پیدا شدند که از زندگی انسانی بی‌بهره بودند،
در مکتب امام (ع) تأمین زندگی تنها به عهده حکومت اسلامی است؛ چنان‌که حضرت در
فرمان تاریخی به مالک اشتر چنین تأکید می‌کند:

از خدا بترس درباره طبقه زیردست درمانده و نیازمند و بیچاره‌ای را که

چاره‌ای ندارند، زیرا در این طبقه هم افرادی هستند که بیچارگی‌شان را ابراز می‌کنند و هم کسانی که با همه احتیاجی که دارند، اظهار نمی‌کنند، تو برای رضای خدا فرمانش را در حق ایشان اجرا کن و قسمتی از بیت‌المالی که در دست تو است و قسمتی از غلات و بهره‌هایی که از زمین‌های غنیمت اسلام به دست آمده، در هر شهری، برایشان مقرر دار؛ زیرا برای دورترین آنها همان حقی است که برای نزدیک‌ترین آنها است و رعایت هریک از ایشان بر تو لازم است. مبدا خوش‌گذرانی تو را از حال آنان غافل سازد ... سرپرستی یتیمان و سالخوردگانی را که راه چاره‌ای ندارند و نمی‌توانند خود را برای درخواست حاضر کنند، به عهده بگیر که اینان میان مردم به عدل و دادگری نیازمندترند. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳)

اگر ماده بیست و پنج بیانیه جهانی حقوق بشر می‌گوید هرکس حق دارد از سطح یک زندگی برخوردار باشد که سلامت و رفاه او و خانواده‌اش از جمله خوراک، لباس، مسکن و بهداشت را تأمین کند، همچنین حق دارد از خدمات ضروری اجتماعی هنگام بیکاری، بیماری، درماندگی، بیوگی و پیری یا سایر موارد که بنا به اوضاع و احوال بیرون از اراده او، وسایل معاش وی را مختل گرداند استفاده کند، امام علی (ع) در هزار و چهارصد سال قبل درباره طبقه‌ای از مردم سفارش می‌کند که مشکل معیشتی دارند و بی‌چاره‌اند و از درویشان و نیازمندان‌اند یا بیمارانی‌اند که بر جای مانده و مستحق عطا می‌باشند، سپس دستور می‌دهد بخشی از بیت‌المال را به این افراد اختصاص دهند. (همان)

حضرت بر پیرمردی گدا گذشت و وقتی حال زار او را دید، به اطرافیان گفت: از او کار کشیدید تا پیر شد، حال که ناتوان شده است؛ چرا از او دریغ می‌دارید؟ از بیت‌المال به او بازنشستگی پردازید. (حر عاملی، ۱۴۰۱: ۱۱ / ۴۹)

۳-۲-۶. حق برابری و مساوات

حق مساوات که در اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن تأکید شده، از اصول مسلم حقوق اسلام است. اسلام همه را برابر می‌شناسد و هیچ امتیازی برای افراد به علت نژاد، زبان، رنگ، ثروت، ملیت و تعلق به سرزمین خاص قائل نیست. قرآن اصل مساوات را با عباراتی جالب و

رسا که در دیگر کتب آسمانی بی سابقه است، اعلام می دارد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (حجرات / ۱۳)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً. (نساء / ۱)

این گونه آیات که مخاطب شان انسان است و در آن به وحدت اصل و نسب بشر اشاره شده است، نشان می دهد که انسانیت از نظر اسلام مفهوم مشترکی است که همه ساکنان روی زمین و همه انسان های گذشته و حال در آن برابرند. لزوم اجرای مساوات و عدالت بارها در بیان و کارهای حضرت دیده می شود. در مکتب علی (ع) مساوات مصداقی از عدالت است، و در سه مورد زیر قابل ملاحظه است:

یک. مساوات در بهره مندی از بیت المال: امام روز بعد از بیعت با مسلمانان فرمود:

شما بندگان خدا هستید و مال از آن خداست که آن را بین شما به صورت مساوی تقسیم می کنم و هیچ کسی را در برابر کسی دیگر برتری نیست و افراد پرهیزکار در قیامت پاداش از خداوند می گیرند. نزد من مالی است که میان تان تقسیم خواهم کرد و درباره هیچ یک از شما تخلف نخواهد شد چه عرب باشد، چه عجم، اهل بخشش باشد یا نه ... (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۷ / ۳۷)

برخورد وی با خزانه دار بیت المال به دلیل عاریه دادن گردنبند به دختر امام و برخورد تند با برادرش عقیل که نابینا بود و تقاضای سهم بیشتری از بیت المال می کرد نیز نشان می دهد افراد در بهره مندی از بیت المال نزد وی مساوی بودند.

دو. مساوات در برابر قانون: امام در مقابل قانون همه را دارای حق مساوی می دانست، از تبعیض، چشم پوشی یا زیاده روی به شدت پرهیز می کرد. در خطبه صد و بیست و هفت نهج البلاغه به سیره پیامبر اکرم (ص) (تنبیه خطاکاران در عین رعایت حقوق آنان و خانواده شان) اشاره می کند. همچنین حاکم کوفه را به دلیل فساد و شکایات مردم، از حکومت

خلع و دستور می‌دهد تا او را شلاق بزنند و چون کسی حاضر نمی‌شود او را حد بزند، خود به به سوی او می‌رود. حاکم مخلوع امام را قسم می‌دهد تا او را به خاطر حفظ آبرو شلاق نزنند، ولی امام می‌فرماید: ساکت شو، بنی‌اسرائیل به علت عدم اجرای حدود نابود شدند و سپس او را شلاق می‌زند. (حر عاملی، ۱۴۰۱: ۱۸ / ۱۵۶)

سه. مساوات در رجوع به دادگاه صالح و رسیدگی عادلانه: رعایت مساوات از اصول مسلم زمامداری امام علی علیه السلام است. او در بخشنامه‌ای به والیان دستور می‌دهد که حتی در نوع فراخواندن مسلمانان، یکسان عمل شود. (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۴۷) امام این‌گونه برخورد را به محمد بن ابوبکر و شریح قاضی توصیه می‌کند و می‌فرماید: این برخورد طمع‌ورزان را به تو نزدیک نمی‌کند و دشمنان را مأیوس می‌نماید. امام چند قاضی از جمله ابولاسود دثلی را به دلیل برخورد با مراجعان از سمت قضاوت خلع کرد. (همان: خ ۵۳)

در تاریخ می‌خوانیم که در زمان خلافت امام علی علیه السلام، حضرت را به خاطر دعوایی به دادگاه فراخواندند و قاضی او را با کینه ابوالحسن خطاب کرد. حضرت ضمن اعتراض، به او فرمود: این برخلاف عدالت قضایی اسلام است که مرا به کینه خطاب کردی.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حقوق بشر به معنای اصطلاحی آن، در اندیشه و حقوق غرب سابقه کهنی ندارد. مهم‌ترین اصولی که حقوق بشر در نهج‌البلاغه بر آن استوار شده، سه اصل (کرامت، خداجویی و جاودانگی انسان) می‌باشد. همچنین با مقایسه گذرا بین مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر با نهج‌البلاغه این نتایج به دست آمد:

۱. مکاتب غربی مبتکر حقوق بشر نیستند؛ بلکه ادیان الهی - به‌ویژه دین اسلام که برای احقاق همه حقوق آمده - حقوق بشر را به بشر عرضه کرد و قرآن و نهج‌البلاغه به روشنی بر این حقوق تأکید دارند؛ هرچند «حقوق بشر» اصطلاحی جدید است.

۲. به دلیل توجه به اصولی چون خداجویی و جاودانگی انسان در اسلام و توجه نکردن به آن در حقوق بشر غربی، برخی از اصولی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح می‌گردد با

اصول حقوق بشر اسلامی تفاوت دارد.

۳. طرح حقوق بشر اسلامی تنها یک مقابله به مثل در برابر حقوق بشر غربی نیست؛ بلکه این مفاهیم از قدیم در حقوق اسلامی و قوانین فقهی آن مطرح بوده‌اند.
۴. همه آنچه با عنوان حقوق بشر در منابع اسلامی از جمله نهج البلاغه مطرح می‌شود، از احکام تأسیسی اسلام نیست؛ بلکه بخشی از این مفاهیم جزء احکام امضایی اسلام است که به دلیل منطقی و متناسب بودن با فطرت انسان، مورد تأیید قرار گرفته و از دیدگاه اسلام به عنوان حقوق الزامی بشر شناخته شده است.

منابع

۱. قرآن کریم، ۱۳۸۳، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و همکاران، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی دار الذکر.
۲. شریف‌رضی (گردآورنده)، ۱۳۶۷، نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
۳. _____، ۱۳۸۴، نهج البلاغه، ترجمه حسین استادولی، تهران، اسوه.
۴. آقایی، بهمن، ۱۳۷۶، فرهنگ حقوق بشر، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۵. ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دار احیاء الکتب العربیه.
۶. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، ۱۳۸۰، امامت و سیاست ترجمه ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس.
۷. البخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۲ ق، الصحيح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸. بسته‌نگار، محمد، ۱۳۸۰، حقوق بشر از منظر اندیشمندان، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۹. بوشهری، جعفر، ۱۳۵۳، حقوق اساسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ششم.
۱۰. تمیمی‌آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۱. تمیمی‌آمدی، عبدالواحد، بی‌تا، ترجمه غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه محمدعلی انصاری‌قمی، تهران، بی‌نا، چ هشتم.

۱۲. جرداق، جرج، ۱۳۸۵، *صدای عدالت انسانی*، ترجمه محمد صالحی و محمود ثابت، بی جا، انتشارات محمد علیه السلام.
۱۳. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۶، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۶۳، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، بنیاد راستا.
۱۵. _____، ۱۳۷۱، *مقدمه عمومی علم حقوق*، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۱۶. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۱ ق، *وسائل الشیعه*، تهران، کتابخانه اسلامی، چ چهارم.
۱۷. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۸۶، *ترجمه الحیاه*، ترجمه احمد آرام، ج چهارم، قم، دلیل ما، چ هشتم.
۱۸. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (با نظارت ناصر مکارم شیرازی)، ۱۳۷۶، *درآمدی بر حقوق اسلامی*، تهران، سمت.
۱۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۴، *درآمدی بر حقوق اسلامی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۰. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۶، *تفسیر موضوعی نهج البلاغه*، قم، دفتر نشر معارف، چ چهاردهم.
۲۱. ذاکریان، مهدی، ۱۳۸۳، *مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین المللی*، تهران، میزان.
۲۲. راوندی، قطب الدین، ۱۴۰۷ ق، *اعلام الدین*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام.
۲۳. رشاد، علی اکبر، ۱۳۸۰، *دانشنامه امام علی علیه السلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ دوم.
۲۴. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۸۲، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. عبداللهی، محمد علی، ۱۳۸۱، *قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی*، تهران، نشاط.
۲۶. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۳۸۴، *تفسیر نور الثقلین*، تصحیح و تعلیق هاشم الرسولی المحلاتی، قم، دار التفسیر.

۲۷. قربانی، زین العابدین، ۱۳۶۰، «حقوق از دیدگاه نهج البلاغه»، *یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه*، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
۲۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۰، *فلسفه حقوق*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ دوم.
۲۹. کاسسه، آنتونیو، ۱۳۷۰، *حقوق بین الملل در جهانی نامتحد*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ چهارم.
۳۱. گرامی، محمدعلی، ۱۳۸۶، *خدا در نهج البلاغه*، تصحیح هیئت علمی بنیاد بین المللی نهج البلاغه، قم، بنیاد بین المللی نهج البلاغه.
۳۲. محمدی‌ری شهری، محمد (با همکاری جمعی از نویسندگان)، ۱۴۲۱ ق، *موسوعة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی الکتاب و السنة و التاریخ*، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر.
۳۳. محمودی، عبدالحسین، ۱۳۸۵، *حقوق بشر و چالش‌های فرارو*، قم، نجم الهدی.
۳۴. مدرس، علی اصغر، ۱۳۷۵، *حقوق فطری یا مبانی حقوق بشر*، تبریز، انتشارات نوبل.
۳۵. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۲، *آموزش عقائد*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۳۶. مظفر، محمدرضا، ۱۴۰۵ ق، *اصول الفقه*، ج دوم، قم، نشر دانش اسلامی.
۳۷. مفید (شیخ مفید)، محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ ق، *تفضیل امیرالمؤمنین*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید.
۳۸. منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۷۴، *سیر تحول حقوق بشر و بررسی تطبیقی آن با اصول تفسیری حقوق بشر در اسلام*، تهران، تابان.
۳۹. ناظم‌زاده‌قمی، اصغر، ۱۳۷۵، *جلوه‌های حکمت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم.
۴۰. نراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات*، ۱۳۸۳ ق، تصحیح و تعلیق محمد کلانتر، نجف اشرف، منشورات جامعه النجف.
۴۱. نوری (محدث نوری)، میرزا حسین، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل‌البیت (علیه السلام) لاحیاء التراث.

